

عشق و زیبایی و زن

از نگاه

حیی‌الدین ابن عربی

پژوهش و برگردان به فارسی

قاسم میر آخوری

انتشارات فهرست

عشق و زیبایی و زن از نگاه محیی الدین ابن عربی

نویسنده: محیی الدین ابن عربی

پژوهش و برگردان به فارسی: قاسم میرآخوری

طرح جلد: گل محمد تاج محمدی

رروفنگاری و صفحه آرایی: مؤسسه آروین

بابت اول: ۱۳۹۵

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۶۰۰ تومان

تلفن مرکز: ۰۹۱۲۳۲۷۱۸۴۴ - ۰۹۳۵۵۱۱۵۷۱۳

سرشناسه :	آخوری، قاسم، ۱۳۴۰ -، گردآورنده، مترجم
عنوان و نام پدیدآور :	عشق و زیبایی و زن از نگاه ابن عربی / پژوهش و برگردان به فارسی قاسم میرآخوری
مشخصات نشر :	تهران: فهرست، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری :	۱۳۰ ص.؛ ۱۵ × ۱۰ س.م.
شابک :	978-964-6351-81-3
وضعیت فهرست نویسی :	فیا
موضوع :	ابن عربی، محمد بن علی، ۵۰۰ - ۶۳۸ ق. - و تفسیر
موضوع :	Ibn al - Arabi - Criticism and interpretation
موضوع :	ابن عربی، محمد بن علی، ۵۶۰ - ۶۳۸ ق. - درباره زن
موضوع :	Ibn al - Arabi -- Views on women
موضوع :	ابن عربی، محمد بن علی، ۵۶۰ - ۶۳۸ ق. - و عشق (عرفان)
موضوع :	Ibn al-Arabi -- Views on love (Mysticism)
موضوع :	عارفان -- قرن ۷ ق -- سرگذشتنامه
موضوع :	Mystics -- 13th century -- Biography
رده بندی کنگره :	۲/۲۷۹BP ۱۳۹۵ ۹م الف /
رده بندی دیویی :	۸۹۲۴/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی :	۴۴۶۲۲۴۹

فهرست

۹	پیشگفتار
۵۷	زندگی نامه ابن عربی
۹۳	دیدگاه‌های نهان کیشی ابن عربی
۹۳	وحدت وجود
۱۰۱	سیرت و گوهر خداوندی
۱۱۳	اعیان ثابته
۱۲۲	راز سرنوشت
۱۲۳	جهان چگونه پدید می‌آید (تسخیر)
۱۲۶	خیال (پنداشت) و سوابق
۱۴۴	تجلی (تابش) خدا چگونه انجام می‌پذیرد؟
۱۵۳	نوشته‌ای درباره عشق
۱۷۳	عشق و زیبایی و زن
۱۷۵	دوست داشتن و عشق
۱۷۹	عشق ایزدی
۱۸۳	عشق دارای چهار نام است
۱۸۸	عشق مایه پندار معشوق می‌شود
۱۹۷	عشق ایزدی
۲۱۵	عشق میثوی
۲۲۱	عشق طبیعی
۲۲۷	عشق عنصری (گوهرین / هستمایه)
۲۲۷	نام‌های عشق
۲۳۷	ویژگی‌های عاشقان

- ۲۳۸ لاغری
- ۲۴۰ پژمردگی
- ۲۴۳ غرام
- ۲۴۴ شوق
- ۲۴۵ هیام
- ۲۴۶ فرات (آه سوزان)
- ۲۴۷ کما (دلنگی)
- ۲۷۰ ریژگی هاء عاشقان
- ۲۸۱ داستان عاشقان
- ۲۸۵ میدان های عشق
- ۲۸۸ رخ نمایی معشوقه ای عاشق پاکباز و دل باخته
- ۲۸۸ عاشق کشته معشوق است
- ۲۸۹ عاشق رو به تباهی و نابود است
- ۲۹۰ عاشق با نام های ایزدی به سوی او نام برمی دارد
- ۲۹۲ عاشق هر دم از پایه ای به پایه دیگر پرواز می کند
- ۲۹۲ عاشق همواره شب زنده دار (بیدار) است
- ۲۹۳ عاشق همیشه اندوهش را پنهان می کند
- عاشق دوست دارد که برای دیدار معشوقش از این جهان خاکی رخت
 ۲۹۴ بریندد
- عاشق از آنچه میان او و دیدار معشوق جدایی می افکند آزرده رنجور
 ۲۹۶ می شود
- ۲۹۷ عاشق بسیار آه می کشد
- عاشق با گفتار معشوقش به آرامش می رسد و با یادآوری نامش از او
 ۲۹۹ یاد می کند

عشق و زیبایی وزن ۵

- عاشق همراه و دوستدار دوستداران معشوقش است ۳۰۰
- عاشق از اینکه در گفتار و رفتار خود معشوق را ارج نهد بر خود
بیمناک است ۳۰۲
- عاشق هر چه از او دربارهٔ پروردگارش سرزنند، کم می‌شمارد و هر چه
از معشوقش به او برسد، بسیار می‌داند ۳۰۴
- عاشق زمانبردار معشوقش بوده و از ناسازگاری با او دوری می‌کند ۳۰۶
- عاشق از خود بیخود می‌شود ۳۰۷
- اگر عاشق کشته شود، خون بها ندارد ۳۰۸
- عاشق در سینه‌های سرگدستی‌ها بردباری می‌ورزد ۳۰۹
- دل عاشق ناآرام و سرگردان است ۳۱۱
- عاشق همنشینی و همراهی معشوقش را بر دیگران برمی‌گزیند ۳۱۳
- عاشق محو در اثبات است ۳۱۶
- عاشق خواست خویش را با خرد می‌کند ۳۱۷
- ویژگی‌های عاشق در هم تنیده‌اند ۳۱۸
- عاشق در برابر معشوق دمی (نفس) ندارد ۳۱۹
- همه هستی عاشق از آن معشوقش است ۳۲۰
- عاشق خود را در راه معشوق به رنج و سختی می‌اندازد ۳۲۱
- عاشق از سرگردانی کامروا و خرسند می‌شود ۳۲۳
- عاشق پس از نگهداشت مرزها و اندازها از آن می‌گذرد ۳۲۴
- عاشق از معشوق رشکین‌تر (غیرتمندتر) است ۳۲۶
- عشق عاشق به اندازهٔ خردش دربارهٔ او داوری می‌کند ۳۲۸
- عاشق مانند جانوری است که زخم زبانش بخشیدنی است ۳۲۹

- عشق عاشق نه با نیکی معشوق فزونی گیرد و نه با بی مهری او کم شود
 ۳۳۰.....
- عاشق آداب دان نیست
 ۳۳۲.....
- عاشق خود و معشوقش را فراموش می کند
 ۳۳۳.....
- عاشق از همه ویژگی هایش جدا می شود
 ۳۳۳.....
- عاشق هیچ نامی ندارد
 ۳۳۴.....
- عاشق از خود بیخود است
 ۳۳۵.....
- عاشق میان رسیدن و نرسیدن به معشوق جدایی نگذارد
 ۳۳۵.....
- عاشق رده عین است
 ۳۳۶.....
- عاشق ناآرام و نرفته و پریشان است
 ۳۳۷.....
- عاشق در بی وزن سبکی به سر می برد
 ۳۳۸.....
- عاشق هر چه می گوید همش است که معشوق می گوید
 ۳۳۹.....
- عاشق به معشوق نمی گوید چرا چن کردی و چرا چن گفتی؟
 ۳۳۹.....
- عاشق پرده در است
 ۳۴۰.....
- عاشق خودش نمی داند که عاشق است
 ۳۴۱.....
- پایه عشق
 ۳۴۳.....
- باده عشق
 ۳۴۸.....
- جام بلورین عشق
 ۳۶۰.....
- زیبایی و عشق
 ۳۶۲.....
- زیبایی (جمال)
 ۳۷۴.....
- زیبایی سرچشمه عشق است
 ۳۸۵.....
- بازتاب و کارایی زیبایی
 ۳۸۷.....
- زن
 ۳۹۱.....
- زنان نیمه مردان اند
 ۳۹۱.....

عشق و زیبایی و زن ۷

- ۳۹۴ جایگاه و ارزش زن
- ۳۹۵ رَحیم شاخه‌ای از رحمان است
- ۳۹۷ میان رَحیم و رحمان دوستی و مهر است
- ۴۰۴ زن در پیوند با مرد بسان پیوند طبیعت به فرامین خداست
- ۴۰۵ شناخت جایگاه و ارزش زن
- ۴۰۶ سران مرد به زن
- ۴۰۷ پیشوایی زنان در نماز
- ۴۰۹ کمال زن (رسان و پرمایگی و سرشاری زن)
- ۴۱۰ دیدگاه عزیزان برابر زنان و مهرورزی به آنان
- ۴۱۲ زنان دارای ویژگی نرینه و مادینگی هستند
- ۴۱۴ زنان هم از ابدال هستند
- ۴۱۵ برای ویژگی‌های زنان با مردان
- ۴۱۵ زن جایگاه کنش‌پذیری و پی‌ایسرآوردن است
- ۴۱۷ نمایه
- ۴۲۷ کتابنامه

پیشگفتار

پیش از پرداختن به سرچشمهٔ تصوف و چگونگی پی‌ریزی بنیاد و شالودهٔ آن در شرق اسلامی و گسترش آن، نیازمند آنیم که به گونهٔ گراهِ بیتروار به مرده ریگ فرهنگ و دانش در گسترهٔ جهان در این‌های کهن اشاره نماییم. در این جا بر آن نیستیم تاریخ‌نگاری معرفت و گسترش آن‌های آن را به خوانندگان آموزش دهیم، بلکه می‌خواهیم به سر تکاملی آن از آغاز تا زمان ابن عربی پرداخته و نشان بدهیم در این سیر، تصوف اسلامی چگونه پر و بال گرفت و با چه شاه‌بالی (شاه‌الاشته) به زیست خود ادامه داده است.

پس از آن که فرهنگ یونانی چندین سده در خواب آلودگی به سر برد (با هجوم بربرها)، به حالت موی خود در گهوارهٔ تمدن‌های دیگر ادامه داد. یکی از مراکز رشد مرده ریگ فلسفهٔ یونان، اسکندریه بود. این شهر با کتابخانه‌ها و موقعیت جغرافیایی که داشت، به گسترش و آمیزش اندیشه‌های رنگارنگ و مرکب‌های فلسفی و دینی تداوم بخشید. آیین افلاطونی و آیین فیثاغورسی و شادان یونانی و نیز آیین هرمسی و آموزه‌های سائیس و الئوسی در این سرزمین در هم آمیخته شدند. آریستو بولس و فیلسون و یهودیان هانی، اندیشه‌های افلاطون و ارسطو را با باورهای یهودی در هم آمیختند و کم‌کم، اندیشهٔ فلسفی یونانی که ساده و بی‌آمیغ بود، با اندیشه‌های دینی شرقی که بنیاد آن زهد و کشتن نفس بود و نیز دیدگاه وحدت وجود و فیض و صدور در هم آمیخت. دو آیین نوگنوسی و نوافلاطونی، هم‌زمان با آیین مسیحیت در مراکز اسکندریه و نیز

سوریه و ایران گسترش یافت. در همین زمان نسطوریان نوشته های فلسفه یونانی را به زبان سریانی برگرداندند و هنگامی که مدارس و مکاتب نوافلاطونی در ارسا و آت بسته شد، اندیشمندان این مدارس به ایران کوچ کردند و در ایران مدارس نصیبین و جندی شاپور از دل آن بیرون آمد. همه این مدارس بر آیین مسیحیت و پیرو فلسفه نوافلاطونی بودند، پس از پیدایش آیین اسلام، این مدارس میانجی فرهنگ های باستانی و مسلمانان شدند.

تازیان پیش از گسترش آیین اسلام، در چندین قبیله گرد آمده بودند و کدرا و زندگیشان بخشی؛ از گله داری و بخشی دیگر از تجارت بود. آن ها بیشتر بادیه نشینان جزیره العرب بت پرستی بود و تنها گروه کمی به آیین های یهودی، زردشتی و مسیحی درآمده بودند.

به سبب همسایگی با سامیان و ایرانیان داشتند، با تاریخ و فرهنگ آنان نیز کم و بیش آشنایی پیدا کرده بودند و از سویی نزدیکی که با طبیعت داشتند (زندگی در طبیعت بکر شبه جزیره عربستان و صحرانوردی آنان به همراه کاروان تجارتشان) به نجوم و طالع بینی گرایش پیدا کردند. شعر ابزاری برای بیان خرافات هایشان بود و با رفت و آمدی که به ایران و شام داشتند با باورهای دینی نیز آشنا شده بودند. در این میان حضرت محمد (ص) به پیامبری برگزیده می شود و آیین توحیدی، جدای از آیین های یهودی و نسطوری را بنیاد نهاد که بنابر آیات روشن قرآن ادامه دهنده و پرداخت کننده آیین های عبرانی - مسیحی بود. با تثبیت اسلام در جزیره العرب و پس از مرگ حضرت محمد (ص) و هجوم تازیان تازه مسلمان شده به همسایگان و گسترش پیروزی های آنان و

پذیرش اسلام از سوی مردمان سرزمین های تصرف شده، نوکیشان مسیحی، یهودی و زردشتی، کم کم به اندیشیدن درباره آموزه های دین اسلام پرداختند و آن را با اندیشه های یونانی پیوند زدند. نوشته های افلاطون، ارسطو، بقراط، جالینوس، اقلیدس و بطلیموس و به زبان تازی برگردانده شد، همه این کارها به دست نستوری ها و سریانیان و کلدانیان دربار عباسی انجام می پذیرفت. پیدایش منزله که بیشتر اندیشه های یونانی - مسیحی را بازتاب می دادند و پیرو مکاتب اسکندرانی بودند که بر این باور بودند که وجود خداوند ازلی است، که همه صفات وی با او یکی است و پیوند او با آفریدگانش، صفات افعال او را مانند خالق، حافظ، ظاهر و باطن، عالم، قادر و... پدید آورده است که برخاسته از زمان است و از این پیش درآمد نتیجه می گرفتند که قرآن حادث است و نه قدیم و سخن دیگر آنان این بود که قرآن را خداوند عادل بودند اوست، از این رو خداوند نافی اراده آدمی در انجام عیب و بد نیست، پس آدمی در انجام کارهای خود آزاد است. اندیشه معتزله در میان مسلمانان مایه درگیری دو گروه از مسلمانان شد، گروهی که از پیروان و پشتیبانان معتزله بودند و گروه دیگر سنت نراقیان. در این میان اندیشه اعتزالیان با پشتیبانی مأمون خلیفه عباسی و بعد معتصم و الواثق بر سنت گرایان پیروز شد.

از سویی پیروان حضرت علی (ع) رهبری و پیشوایی مسلمانان را شایسته علی (ع) و فرزندانش می دانستند. بیشترین پیروان علی (ع) ایرانی بودند. ایرانیان که فرمانروایی تازیان را بر خود روا نمی دانستند و همواره به بهانه های گوناگون با تازیان در جنگ و پیکار بودند، بر آن شدند که برای رهایی از سیطره تازیان به پالایش فرهنگی دست

زنند. پیش از نهضت فرهنگی شاخه‌های گوناگونی شکل گرفت که بعدها با نام شعوبیه در کشورهای اسلامی به کنش سیاسی_ فرهنگی پرداخت که میوه آن در سده چهارم هجری به بار نشست و دو حکومت شیعی آل بویه در بغداد و فاطمیون در شمال آفریقا برپا شد. به موازات کنش‌های سیاسی، اندیشمندان مسلمان با بهره‌گیری از اندیشه‌های یونانی_ ایرانی و هندی و اسکندرانی میان باورهای دینی_ اسلامی خود با این اندیشه‌ها پیوند پدید آوردند و آموزه‌های اسلامی_ ترانی، با تمثیل‌های این اندیشه‌ها تفسیر و گزارش کردند. اندیشمندان مسلمان با پیروی از روش تعلیمی مکتب اسکندرانی که بنیاده و شالوده‌های آن بر پایه رازگونی، عرفانی، اشراقی بنا نهاده شده بود به زنده کردن فلسفه‌های یونانی و اسکندرانی پرداختند. همان‌گونه که نخستین نظام فلسفی یونانیان، بنیاد خویش را از آیین پیرامون رفت و آمد و فیثاغورس و افلاطون با بهره‌برداری از تفاسیر رمزی کتاب‌های مقدس، اندیشه‌های خود را بارور کرده بودند، اندیشمندان مسلمان نیز، فلسفه‌های یونانی، اسکندرانی را در چهره اسلام آموزش می‌دادند. زنده کردن فلسفه ارسطو از سوی فارابی و سپس ابن سینا و ابن رشد، گام‌های است بر این گفتار. در همین دوره آیین‌های سری، دیدگاه‌های حوزه‌های سری خود را در چهارچوب رمز به نگارش درمی‌آوردند. یکی از این اندیشمندان، رازی، پزشک ایرانی است که نوشته‌های بسیاری درباره منطق و طبیعیات و مابعدالطبیعه نوشت. او با آموزه‌های ارسطو ناساز بود و به آموزه‌هایی که آمیخته‌ای از آیین زردشتی، مانوی و گنوسی و نوافلاطونی بود روی آورد.

عشق و زیبایی و زن ۱۳

اگر بخواهیم جغرافیای اندیشه های مسلمانان در سده سوم هجری را ترسیم کنیم، باید بگوییم که زنده کردن اندیشه های یونانی با سنجش آن، با باورهای دینی اسلامی و قرآن بود.

در همین زمان انجمن های مخفی و سری فتوت و اخوت با آموزه های عرفانی و فلسفی پدید آمدند. گرچه خاورشناسان سرچشمه این رمایه های تصوف را در سرزمین های بیرون از حجاز دانسته اند، مانند فون کرمر و دوزی، سرچشمه تصوف را ودانتای هندی، مرکس آن را برگرفته از فلسفه نوافلاطونی، ای. اچ. پالمر، تصوف شرقی را ریشه و اساسش مذهب ابتدایی نژاد آریایی می دانند و برخی دیگر ریشه های تصوف اسلامی را پیروی آگاهانه از رهبانیت شرقی مسیحی دانسته اند. این هم سرچشمه تصوف را پیش از هر انگیزه و سازه بیرونی، ریشه در قرآن و روش زندگی پیامبر اسلام و زندگی یاران نخستین وی باور می یابیم. آیات قرآن پر از فراخواندن مؤمنان به پرهیز از زرق و برق دنیاست. با اینکه حضرت محمد (ص) مردم را از گوشه گیری از دنیا به دور می داشت، لیک پیروانش بیشتر از بایدهای اسلامی (واجبات) به اعمال مستحبی، روزه های طولانی و شب زنده داری های بسیاری پرداختند. بیشتر اینان از راه با گریزان بودند تا در گوشه گیری و انزوا، بهتر به نیایش و سایش خدا بپردازند. کم کم این زندگی زاهدانه، در سده دوم از پراکندگی و سرگردانی به در آمد و به گونه یک شیوه و آیین درآمد که در آن پیروان و دوستان در آموزش پیر و مرشد درمی آمدند.

شالوده نظری عرفان اسلامی در سده های بعدی به ویژه در سده سوم و چهارم پی افکنده شد. دیدگاه وحدت وجود و عشق ایزدی که در این سده ها پدید آمد، بیشتر به رخنه آرا و دیدگاه های نوافلاطونی

و گنوسی و مانوی برمی گشت. با خوانش کتاب‌های صوفیان درمی یابیم که همه صوفیان راه و روشی را که برای شناخت من راستین برگزیده اند عبارت است از: ۱. اراده: برخی مانند شقیق بلخی و ابراهیم ادهم و رابعه عدویه، من راستین را اراده می دانستند و بر این باور بودند که جهان کنش و کارکرد اراده است. ۲. نور یا اندیشه: برخی مانند ابوحامد غزالی و شهاب الدین سهروردی می گفتند: من راستین، نور یا اندیشه است و با درون بینی و آموزهای درونی و اندیشیدن می توان آن را شناخت. ۳. زیبایی جاودانه: برخی مانند معروف کرخی، بایزید بسطامی، حلاج، مولوی و روزبهان بقلی می گفتند که من راستین، زیبایی جاودانه است، و جهان نیز بازتاب رخ آن زیبایی جاودانه است و انگیزش آفرینش را تابش من راستین می دانند و گویند: عشق نهستن آفریده خداست و این عشق من راستین را نمایان می کند.

بیشتر خاورشناسان بر این باورند که کلید واژه بنیادینی که صوفیان از اندیشه‌های نوافلاطونی رام گرفته اند، همین واژه‌های عشق و زیبایی است. کسانی چون محمد اقبال لاهوری بر این باورند که سرچشمه این دو واژه را می توان در آتش مقدس زیبایی می بینیم که همه چیز را می سوزاند، یافت.

نخستین پایه فلسفی که در فلسفه قدیم در زیبایی‌شناسی ارزشمند بود، پایه سامان جهان و هم‌آهنگی در این جهان پر از ناهمگونی است که نخستین بار هراکلیتوس از آن سخن گفت. به گفته او جهان نماد ناهمگونی‌هایی مانند سایه و روشن، گرم و سرد، تر و خشک، جوانی و پیری، تولد و مرگ است و زندگی آدمی هم دست خوش همین دگرگونی‌هاست که پر از خوشی و درد و رنج، فقر

و غناست، پس می‌توان زیبایی‌شناسی را در فلسفه هراکلیتوس یافت که زمینه پیدایش هنرهای زیبا شد که پیوند آدمی و جهان را در پی دارد؛ زیرا هنرمند با نگرش به جهان، پدیده‌های هستی را در هنر خویش بازتاب می‌دهد.

برای نخستین بار در مکتب فیثاغورثیان از تناسب که یکی از پایه‌های بنیادین زیبایی است، سخن به میان آمد. چون فیثاغورثیان دگر جهان را عدد می‌شمردند، آنان جهان و سامان آن را همانند نسبت‌های ریاضی ثابت می‌پنداشتند و نسبت‌های ریاضی را در آسمان‌ها هم در نظر گرفتند و دایره را زیباترین اشکال هندسی دانستند و تشابلهای ستارگان و کرات و تناسب و فاصله‌های میان آن‌ها را زیباترین ترکیب آسمان دانستند.

پس از فیثاغورثیان، سوفسطائیان به‌دند که به فواید عمل فلسفه روی آوردند و از هنر خطابه و سخن‌گویی و قواعد سخن‌گفتند و به زیبایی سخن و بازتاب آن در شنونده نیز به آفرینش زیبایی پرداختند. هنر نزد آنان حرفه به شمار می‌رفت.

سقراط که خود از میان سوفسطائیان سر برآورده بود، فنون را به دو بخش تقسیم کرد: ۱. فنونی که یک بخش از زندگی آسان‌بان است که شامل صنایع و حرف‌مانند طب و علم‌الاشیاء بود. ۲. آن‌هایی که از زندگی بشر گفتگو می‌کنند که شامل فلسفه می‌شود. سقراط به شاگردان همواره می‌گفت که به زیبایی و تعریف و مفهوم آن بپردازند. افلاطون شاگرد سقراط این پرسش آموزگارش را پی گرفت.

او در کتاب خود به نام ضیافت و سیاست، باور خود را درباره زیبایی چنین می‌آورد: زیبایی آن است که فیلسوف عمر خود را در جستجوی آن می‌گذرانند، زیبایی آن است که جنبه مینوی آدمی

پژمرده نشود و نمو داشته باشد. زیبایی همان است که به خوبی آمیخته و با درستی یک جا فراهم باشد و بر درون و بیرون گوهر پدیده‌ها فرمانروایی دارد. چیزی زیبایی است که از سه پایه خوبی، زیبایی و درستی مایه گرفته باشد و اراده، اخلاق، خرد و آرزوی فیلسوف را برآورده کند. بنیاد هر چیزی نیکی است و فلسفه برابر است با رسیدن به خوبی و نیکی ناب، لیک چون آدمی از جان و کالبد آفریده شده و جانش پایبند کالبد است، کوشش او در این راه سخت و دشوار است و تنها فیلسوف که جان را از بند کالبد رها کرد و کالبد را کشت، می‌تواند این راه را بییماید. این نیروی ایزدی که همان آرزوی خوبی است که در هستی، نر و ماده را به سوی یکدیگر می‌کشاند، عاشقان را به پیوسته معشوقان می‌کند، در شعر شاعر، سوز و گداز و در موسیقی، ارزشمندی می‌گذارد. خداوندگار این عشق، اروس است که نماد عشق جسمانی است. انگیزه خدای عشق، زیبایی است. عشق و زیبایی همیشه در کنار هم هستند، از این رو خدای زیبایی و عشق هرگاه با زشتی روبرو شود، می‌هراند و اندوهناک می‌شود و خود را کنار می‌کشد.

عشق پله‌ها و پایه‌هایی دارد و عشق مجازی (عشق زمینی) پله و نردبان عشق حقیقی است و می‌باید از عشق مجازی گذشت و به زیبایی مینوی رسید، و باید دانست کوچک ترین نگارش عشق ارزش زیبایی او را چند برابر می‌کند. بالاترین زیبایی، زیبایی مینوی است که همه زیبایی‌های پایین‌تر، از آن مایه می‌گیرند و این زیبایی را کسانی می‌شناسند که از مردم فراتر رفته و برتر از پایه انسانی باشند. بی‌باک، نیرومند، دارای حافظه، آگاهی و دانایی نیرومند و اینکه بتوانند بی‌درنگ اندیشه خود را به دیگران برسانند و با بینش

درونی و عرفانی، زیبایی رسا را دریابند از ویژگی‌های آنان است. چون این زیبایی برتر از دانش و آگاهی‌های روزمره است.

زیبایی یا نیکی ناب، استوار و بی‌دگرگونی است، آنچه ما آن را به نام زیبایی ستایش می‌کنیم چه مادی و چه مینوی، زیبایی کالبد آدمی، زیبایی زیورها و آرایه‌ها، زیبایی قوانین و دانش‌های بشری است. هر چند بسیار باشد، باز نابود شدنی است. تنها زیبایی ناب و نجی جاودانه است که پایدار می‌ماند و جان آرزومند ما را ناآرام می‌کند و ما را به سوی جنس مخالف می‌کشد، تا تبار و نژاد ما سر پا باشد.

زیبایی فراموش‌ناپذیر، خاسته آفرینش است. چون عشق به زیبایی، مایه سر پا ماندن تبار و نسل آدمی می‌شود و با سر پا بودن تبار، زندگی آدمیان سرپا می‌شود. از ابودی آن جلوگیری می‌نماید. فلوپتین که آموزگاری است که به افلاطون را به شاگردان آموزش می‌داد، اندیشه‌های عرفانی خود را درباره عشق و زیبایی به کمال می‌رساند. او که فلسفه‌اش بنیان‌گذاری افلاطونیان نو است، بنیاد فلسفه خود را بر پایه اشراق و درونی‌بینی بنا می‌نهد که گونه‌ای بینش و نگرش درونی و عرفانی است که برتر و بالاتر از حس و خرد است و نیازی به منطق و گواه و برهان ندارد. درون‌نگری که بر آن گوناگونی جهان به یگانگی و یکتایی و یک تویی برگردانده می‌شود و یکتایی ناب و تابش روشنایی و فروغ ایزدی را بر همه جهان و هستی، آشکارا می‌بیند.

زیبایی، نزد فلوپتین چیزی است که ما به آن عشق می‌ورزیم، چون آن را می‌شناسیم و این شناسایی پیامد حس درونی ماست و آن بینش و نگرشی است که برتر و بالاتر از احساس و خرد است. این

یک دانش و آگاهی دیرینی است که جان ما چیزی را می بیند و گواه این پذیرش، آفتابی است که از سرچشمه نخستین بر آن می تابد، پس زیبایی برابر شناسایی آنچه با جان ما بستگی و پیوند دیرین دارد و خوشی که از آن به دست می آید، گونه ای بی خودی و از خود بی خود شدن و رهایی است و جان نا آرام ما را از زندان کالبد آزاد می کند و ما را برای بازگشت به بن و ریشه و خانه نخستین خویش ره می نماید؛ زیرا جان آدمی، از جان برین و از کمال ناب سرچشمه گرفته است. لیک در این جهان خاکی گرفتار کالبد است و آن کمال ناب (زیبایی ناب) بخشنده است و در همه جهان تابش دارد. همه آفریدگان جهان از این کمال ناب بهره مند می شوند و بهره مندی هر یک پایه ای دارد. دیده می فروتر کمتر و فراتر که پاک و بی آمیغ است، بیشتر بهره می برند هر یک به فراخور خود و جان ما چیزی را زیبا می نامد که بهره اش بر او فروغ آردی بر آن بیش تر از دیگران ناپیدا باشد، پس دلبستگی و ارزوئی زیبایی، دلبستگی به سرچشمه نخستین است. دلبستگی به نیک ناب و خوب ناب و گوهر راستین ناب است.

زشتی مجموعه ای که به کار نیفتاده و افرینشگر در آن کاری انجام نداده است. برای همین است که آواهای یکنواخت در موسیقی، مانند کالبد بی جان، پذیرفتنی نخواهد بود. زیبایی کالبد بی جان است که در آن می درخشد و برای همین است که زنده زیباتر از مرده است. چون زنده از آفتاب هوش برخوردار است و سیمای او احساس را بازتاب می دهد.

باید دانست که زیبایی تنها در هنر و سیما و چهره زیبای آدمی نیست، بلکه در همه پدیده های هستی است. در برگ ها، در شکوفه ها،

عشق و زیبایی وزن ۱۹

درخورشید و... زیبایی هست. تنها باید دیده تیزبین داشت و این زیبایی‌ها را دید.

این اندیشه‌های فلسفی درباره عشق و زیبایی، همانند دیگر اندیشه‌های فلسفه یونانی به ویژه دیدگاه‌های افلاطونی و نوافلاطونیان در میان اندیشمندان مسلمان نیز پذیرفته شد و به پردازش و تفسیر آن پرداختند.

همان گونه که بر همگان آشکار است، فلسفه و دانش یونانی در سه دین ابراهیمی: دین یهود، مسیحیت و اسلام، بیشتر از ادیان دیگر بازتاب داشته است و پیدایش دانشی به نام «کلام» پیامد بهره‌مندی ادیان ابراهیمی از اندیشه یونانی بود.

مسلمانان در زمان حاکمان خلیفه عباسی دست به برگردان کتاب‌های یونانی و هندو کردند. در زمان این خلیفه سازمانی به نام بیت الحکمه در بغداد بنیاد نهاده شد و مترجمان سریانی، کتاب‌های بسیاری را در زمینه فلسفه، ریاضیات، نجوم، علوم طبیعی و دانش‌های دیگری را به زبان عربی برگرداندند.

ترجمه کتاب‌های فیلسوفان یونانی و اسکندریه و نیز کتاب‌های فلسفی زبان پهلوی و سنسکریت به زبان عربی، خردش فلسفی بزرگی در میان مسلمانان به راه انداخت که پیامد آن مکتب‌های فلسفی بود.

نخستین فیلسوفان و متکلمان مسلمان، با اندیشه‌های فیلسوفان یونان باستان به ویژه با سقراط، افلاطون، ارسطو و قلوطین آشنا شدند و به پردازش و تفسیر دیدگاه‌های آن‌ها پرداختند.

بنیاد فلسفه اسلامی، بر پایه هستی‌شناسی، روش افلاطونی و نوافلاطونی و پردازش اسطوره‌ای جهان پی افکنده شد. خمیرمایه‌هایی

که از فلسفه های یونان به جهان اسلام راه یافت را برای نمونه می توان چنین نام برد: تعالی محض، مبدأ اول یا خدا و صدور پدیده های هستی از او، خرد ابزاری برای خدا در آفرینش که به عنوان حیز صُور پدیده ها و مصور اشراق بر خرد آدمی، نفس میانجی خرد و حس و اینکه ماده پست ترین آفریده و پایین ترین پله در نردبان جهان است.

در همین راستا سه مکتب و جریان فلسفی در جهان اسلام پدید آمد: مکتب شافعی، مکتب اشراق و حکمت متعالیه. مکتب مشاء: روش آن بر پایه برهان عقلی و منطقی بنا شد. فیلسوفان این مکتب، الکندی، ابن سینا، فارابی، خواجه نصیرالدین طوسی، میرداماد، ابن رشد و ابن بابویه بودند. شیعه، معتزله و اشعریان برای دفاع از دیدگاه های خود از روش عقلی و منطقی این گروه بهره می بردند.

مکتب اشراق: راه و روش آن هم خردورزانه بود و هم درون گرایانه که با اشراق و مکاشفه به حقیقت دست می یافتند. سهروردی بنیانگذار این مکتب بود و قطب الدین شیرازی و شهرزوری نیز از فیلسوفان این مکتب بودند. از میان عارفان برجسته می توان از بایزید بسطامی، حلاج، جنید بغدادی، ذوالنون مصری، راجه عبدالله انصاری، ابوطالب مکی، ابونصر سراج، ابن فارض مصری، ابن عربی و مولوی و... را نام برد.

این مکاتب در جهان اسلام به نقطه ای به هم رسیدند که حکمت متعالیه نام گرفت.

هم زمان با رشد فلسفه در جهان اسلام، جریان های دیگری نیز پدید آمدند، یکی از این جریان ها، تصوف بود. پیش از این گفتیم که مسلمانان به زاهدان و پارسایان که دست از زندگی این جهان شسته

بودند، صوفی می‌گفتند که نمونه آن از میان یاران پیامبر، سلمان و اباذر بودند. با پیروزی‌های تازیان در سرزمین‌های همجوار و برخورد مسلمانان با اندیشه‌های گوناگونی چون حکمت ایران قدیم، مکتب فیثاغورس و سقراط و افلاطون و فلوپین اسکندرانی و اورفئی و گنوسی و نیز اندیشه‌هایی از گروه‌های شرق دور و یهودی و مسیحی، کم‌کم زهد و پارسایی مسلمانان نخستین، به مکتب بزرگی درآمد که خمیرمایه آن قرآن و سنت بود و روش پردازش آن برگرفته از مکتب اسکندرانی چون نوافلاطونیان و اندیشه‌های گنوسی یا رمنی، رهبانیت مسیحی، آیین هندوان و آیین زرتشتی. صوفیان راه و روش شناخت را کشف گوهر راستین بر پایه درون‌بینی و اشراق می‌دانند و در دو سر، یکی کرانه نظری که کشف حقیقت را از راه دانش حضوری، اتحاد عاقل و معقول می‌دانند و دوم کرانه عملی، با رهاسازی آداب و رسوم ظاهری و ظاهری و دست زدن به زهد و پارسایی به کشف حقیقت یاری می‌رسانند. با این دو بال در عارف زمینه‌ای پدید می‌آید تا در ژرفای پیدها، خانه کند.

عارف، به حالی زودگذر و ناپایدار دست می‌یابد که با خواست او نیست و هر چیزی می‌تواند این حال را در او پدید آورد؛ یک رویداد یا یک آواز یا یک رنگ، عارف را دگرگون می‌کند و به شایسته‌ی مرور می‌رساند. در این روند است که عارف خود را سرچشمه هستی و گنجینه همه هستی‌ها می‌داند. دریافت او از حقیقت بی‌میانجی انجام می‌گیرد، از این‌رو صوفی از هستی خود به در آمده و به هستی خدا می‌پیوندد.

صوفیان گرچه در آغاز سازمان و ساختاری سامانمند نداشتند، لیک اندک اندک با خوانش نوشته‌های نوافلاطونی و افلاطونی و نیز

دیدگاه‌های مسیحی _ یهودی و نوشته‌های ایرانی و هندی سامانمند شدند. در آغاز سدهٔ دوم هجری، کسانی چون حسن بصری (م ۱۱۰ ه.ق) و ابراهیم ادهم (م ۱۶۱ ه.ق)، در این راه گام برداشتند. در همین سده می‌توان از رابعه عدویه، ابوهاشم کوفی، شقیق بلخی، معروف کرخی و فضیل عیاض نام برد.

در سدهٔ سوم، عارفان بزرگی مانند بایزید بسطامی که از همه وجه وجودی، انانیت، انیت و هویت سخن گفته است، ذوالنون مصری، سهل بن عبدالله تستری، خواجه عبدالله انصاری، جنید بغدادی، شبلی و حلاج و...

در سدهٔ چهارم و پنجم، ابوحامد محمد غزالی به سبب تحول بزرگ روحی که است، از فلسفه دست شست و به عرفان و تصوف روی آورد. او در نوشته‌های خود مسلمانان را به دوری و کنار گذاشتن فلسفه فرا می‌خواند. کتاب تهافت الفلاسفه را با شیوه‌ای فلسفی به نقد آرا و دیدگاه‌های پروان مشرب ارسطو نگاشت، او در این کتاب کوشید تا تناقض گویی‌های فلسفه را نشان دهد.

کتاب‌هایی که در دوران دوری از فلسفه و تجربه‌گیری از مردم نگاشت، همه دربارهٔ عرفان و تصوف و اخلاق و باطن‌داری درونی بود که برجسته‌ترین آن‌ها: احیاء علوم الدین که در باب اخلاق و دین و تصوف است که چهار بخش دارد: عبادات، عادات، مهاریات و منتجیات؛ کیمیای سعادت در باب اخلاق، مشکاه الانوار در تصوف، تلخیص ابلیس، المنقذ من الضلال (در دوری از فلسفه)، منهج العابدین (در تصوف)، معراج السالکین (در تصوف) و ده‌ها نوشتهٔ دیگر.

از عارفان سدهٔ ششم که اندیشه‌های غزالی نیز در آن‌ها بازتاب داشت، می‌توان از شیخ جام (۵۳۶ ه.ق)، عبدالقادر گیلانی (۵۶۱ ه.ق)

عشق و زیبایی و زن ۲۳

که بر این باور بود که تصوف پیامد گفتگو و سخن نیست، بلکه از گرسنگی و نداشتن برمی خیزد. شهاب الدین ابوحفص عمر بن محمد سهروردی (۶۳۲ ه. ق.).

روزبهان بقلی شیرازی، نجم الدین کبری و عین القضات همدانی که یکی از پرشورترین عارفان این دوره است، او پیرو احمد غزالی، پیرو امام محمد غزالی بود. وی را برای گفتارهای شورانگیزی که داشت کافر و زندیق شمردند و در ۳۳ سالگی به دارش آویختند. چند نوشته ارزشمند از خود به جای گذاشته است: زبده الحقایق، شکوی العربیه، رساله بزدان شناخت، لوايح، تمهیدات و نامه های وی به فارسی.

بنیاد اندیشه عین القضات همدانی، بر پایه عشق است، و عشق در نگاه او هستی، انسان، زندگی، پیر شیخ است و هیچ پیری برتر و بالاتر از عشق نیست. عین القضات می گفت: دیوانه عشق، پرمایه ترین آدم است و عشق را آیین میان انسان و خدا می دانست. او بزرگ ترین چاره سازی عشق را تمثل می دانست و انسان تمثل را همان جهان درون می نامید، از این رو به پردازش و تفسیر رموز و نمادهایی مانند گور، نکیر و منکر و صراط پرداخته است.

در این سده، از عارفان دیگری چون سنایی و احمد جام زنده پیل) و نیز عطار نیشابوری می توان نام برد. همه این عارفان با مکتب عرفانی شان در شرق کوله باری از تجربه و دانش صوفیانه به ابن عربی داده بودند.

میراث درونی ابن عربی: در غرب زادگاه ابن عربی، تازیان در سال (۹۲ ه. ق.)، در زمان خلافت ولید بن عبدالملک اموی، اندلس را به سرزمین های اسلامی افزودند و تا سال ۱۳۸ فرمانروایی از سوی

دولت مرکزی آن جا را اداره می‌کردند. بنا بنیاد دولت مستقل در اندلس در سال (۱۳۹ ه.ق.)، کم‌کم مراکز علمی در این سرزمین پدید آمد، لیک تا سده سوم، فلسفه و عرفان به اندلس راه نیافته بود. از پایان سده سوم، اندیشه‌های فلسفی و عرفانی رشد کرد و تا سده ششم، دوره ابن عربی به اوج خود رسید.

همان گونه که مورخ نامدار اندلس صاعد طلیطله‌ای گفته است، اسپانیا در دوران نخستین از هیچ دانشی برخوردار نبود و هیچ یک از، قوام و ملا آن آوازه‌ای نداشتند. حتی تا سده سوم هجری، هیچ فیلسوف یا دانشمند پرآوازه‌ای پدید نیامد و به گفته آسین پالاسیوس، این فقر فرهنگی دو عامل داشت: یکی فقر فلسفی ویزگوت‌ها که نژاد آن انجیلی و سرچشمه‌های آن آثار برخی آباء کلیسا بود و از مابعدالطبیعه که پربارترین بخش معرفت‌شناسی یونانی است، بهره‌ای نداشتند، از آن‌رو می‌توانست روح فلسفی را به اسپانیای اسلامی بدمد، آن گونه که تمدن‌های سوریه و مصر و ایران آن را به اسلام شرقی دادند. عامل دوم: تازیان که به اسپانیا دست یافته بودند و آن را به سرزمین‌های اسرمی پیوسته بودند. به خوانش متون فلسفی گرایشی نداشتند و از هوش، بهره‌ای نداشتند؛ تازیان پیروز، نیمی اعراب وحشی و بربرهای بی‌فرهنگ و نیمی مسلمانان خرافی و بنیادگرا بودند که گرایش به فلسفه و تمدن نداشتند، از این‌رو تا سده دوم هجری نمی‌توان یک فیلسوف در میان مسلمانان اسپانیا دید، چون فرهنگ آنان تنها در دایره خوانش فقه و قانون و لغت بود (میکل آسین پالاسیوس، فلسفه عرفانی ابن مسره و پیروانش، ص ۵۱).